

مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران / دوره ۵، شماره ۱، بهار ۱۳۹۵: ۱۷۱-۱۸۷

بختک «توسعه» و خواب ناآرام آبادی ما

موسی عنبری^۱

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۳/۲۷

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۲/۱۲

چکیده

بختک «توسعه»، باوری نافذ اما کسالت‌آور و مبهم است که بر اجتماع‌های محلی و آبادی‌ها سایه افکنده و اجازه تنفس آسان و لذت از زندگی بی‌آلایش را به آنان نمی‌دهد. این بختک به روستاییان القا کرده است که عقلانی نیستند و باید دانستن، عقلانیت و توسعه را از دیگران یاد بگیرند. در واقع، باید عقلانیت را از شهر وارد کنند. تاکنون بر آبادی‌ها، چنین بختکی حکومت کرده است. پیمانکاران «توسعه» و در رأس آن‌ها سازمان‌های اجرایی، هواداران اصلی این بختک بوده‌اند. آن‌ها متأثر از مفروضات بنیادین ادبیات روان‌شناسی و عقلانیت از بالا به پایین مهندسی، پرداختی فنی از توسعه ارائه کرده‌اند و آن‌قدر توسعه را آماده، سریع‌الوصول و بی‌تناسب با نیازها و خواسته‌های مردمی آبادی‌نشینان تحلیل کرده‌اند که الگوی «توسعه مجانی» را به آنان آموزش داده‌اند. آنان با فرض نوگریزی و خلاقیت‌نداشتن آبادی‌نشینان، مفهوم جادویی «تغییر» و تکنیک «مداخله» را ساخته‌اند و می‌خواهند زندگی آبادی‌نشینان را تغییر دهند. این مقاله، با تأکید بر زمینه‌های فرهنگی اجتماع‌های روستایی ایران، دو شکل نقد به ادبیات و عملکرد توسعه در کشور را مطرح می‌کند: نقد اول، دارای وجهی نوستالژیک و از «زیان‌گود» است که با نام «بختک توسعه» مطرح می‌شود. نقد دوم، عمل‌گرایانه و کارکردی است و با عنوان معضل «توسعه مجانی» بیان می‌شود. نقد، از چارچوب نظری و روش‌شناسی توسعه آغاز و به یافته‌ها و پیامدهای آن ختم می‌شود.

واژه‌های کلیدی: آبادی، انگیزه نیاز به موفقیت، بختک «توسعه»، توسعه مجانی، عقلانیت وارداتی.

مقدمه و بیان مسئله

پرسشی تکراری اما مهم و قابل تأمل در ادبیات توسعه این است که مواجههٔ اجتماع‌های محلی و بومی با برنامه‌های توسعه^۱ چگونه بوده است و آن‌ها در مورد تجربهٔ توسعه، ایدئولوژی و کارگزاران چه می‌اندیشند؟ به این پرسش، پاسخ‌های متعددی داده شده است، اما نوع پاسخ‌ها و نزدیکی‌شان به واقعیت، چندان بوم‌اندیش و مسئله‌گرا نیست. در اینجا بر پاسخ‌های عام و نسبتاً روان‌شناختی، بدون توجه به خواسته‌های فرهنگی متمرکز می‌شویم. پاسخ‌های فعلی به این پرسش‌ها، به دلیل ارائه‌شدن در قالب بحث‌های نظری و آماری، در چند دایره و چارچوب محبوس بوده‌اند:

۱. چارچوب تخصص افراطی رشته‌ای و زبان ترجمه‌ای رایج؛
 ۲. چارچوب و قالب‌های مکرر مقاله‌نویسی، به نحوی که مفاهیم حساس و پرمعنای فرهنگی در آن‌ها قابل بازگویی نیست؛
 ۳. ارجاع‌دهی‌های متکثر، اما بدون مسئله.
- برای توضیح روشن‌تر موضوع، بهتر است بگویم تجربهٔ برنامه‌ها و پروژه‌های توسعهٔ روستایی، اغلب به دو زبان روایت شده است:
- الف) زبان کتاب که همان زبان دانشگاهی است و نظریه و استدلال بر آن غلبه دارد. این زبان، تعمیم‌گرا و معرفت‌بنیاد است؛

ب) زبان گزارش که همان زبان نهادهای اجرایی است و آمار و جدول بر آن غلبه دارد. هر دو زبان فوق، زبان کارشناسی به حساب می‌آیند؛ زیرا به سند، مرجع، استدلال و آمار وابسته‌اند، اما باید زبان مکملی را نیز به کار گرفت که چندان مرجع‌نگار نیست؛ بلکه تجربه‌گراست. این زبان، زبان «گود» است. زبان گود، از یک سو زبان احساس دربارهٔ محیط پیرامون است و از سوی دیگر، زبان واقعیت‌های خرد و روزمره است که گاهی با کتاب و آمار قابل‌بازنمایی نیستند. مقالهٔ حاضر، ورود توسعه و آثار آن را به زبان گود، یعنی زبان مخاطبان توسعه و در اینجا زبان روستاییان روایت می‌کند که به‌طور قطع، این زبان، نوستالژیک و فرهنگی و درعین حال جزئی‌نگر و واقع‌گراست. به همین دلیل، ممکن است زبان تجربه‌مدار و تشکیک‌آمیز مقاله، حمل بر احساسات فردی نویسنده و بی‌اعتباری علمی آن شود، اما در واقع هدف این است که متن، از مفاهیم علمی و حرفه‌ای دور نشود. برای این منظور، این نوشتار از تنگناها و چارچوب متن‌های کتابی و گزارشی که

۱. مفهوم توسعه در سراسر متن درون گیومه قرار داده شده است تا به‌عنوان یک «تجربهٔ زندگی» نگریسته شود و نه یک آرزوی متعالی و دیرینه.

پرارجاع هستند، دور است و با زبان نسبتاً متفاوت تری موضوع را تشریح می‌کند؛ بنابراین، باید صبور بود و با دقت به رابطهٔ مجموعهٔ مفاهیم و استدلال‌هایی نگاه کرد که در متن وجود دارد.

«مدت‌هاست می‌اندیشم که چرا خواب زندگی آبادی ما ناآرام و سبک شده است. از ریش سفیدان آبادی سؤال کردم، گفتند به قول آقای که از دانشگاه آمده بود، ویروسی آمده و این مشکل را ایجاد کرده است. ویروس را نیز فردی خارجی پخش کرده است. بعد از پرس‌وجو فهمیدم که پدران و بزرگان آبادی، کلمهٔ ویروس را درست متوجه شده‌اند، اما به دلیل تفاوت دنیای خود با دانش‌آموختگان و مروجان توسعهٔ روستایی، در فهم معنای ویروس، کاملاً متفاوت با مروجان می‌اندیشند. ظاهراً در جلسه، مروجان توسعهٔ روستایی در آبادی، صحبت از یک ویروس کرده بودند. آنان از ویروس ذهنی و انگیزشی «نیاز به موفقیت»^۱ سخن گفته بودند، اما مردم آبادی، از حرف‌های آنان روایت خودشان را دنبال می‌کردند و موفقیت و توسعه را ویروس می‌دیدند. در اینجا ما نیز با مردم آبادی هم‌فکر می‌شویم و درک مردمی از «توسعه» را تشریح می‌کنیم. برای ما، «توسعه» سریع و کم‌زحمت آبادی، مانند بختکی است که خواب و رؤیای ما را آشفته کرده و فرایندی سریع و توفنده بوده است که منطق حرکتش را شناختیم و از سازوکار و پیامدهای ناشناخته‌اش سر درنیاوردیم.»

در این نوشتار می‌خواهیم از تجربه و سنگینی‌های این بختک در آبادی بحث کنیم. ساکنان آبادی، هزینه‌های آن را از فوایدش بیشتر می‌دانند و همراهی با خواسته‌های آن را دشوار می‌بینند.

مبانی نظری

الف) نظریهٔ «توسعه» و واردات عقل

ویروسی که خواب و رؤیای آبادی را ناآرام کرد، نظریهٔ «انگیزهٔ موفقیت» یا «خلاقیت» است. نام دیگر این ویروس، نظریهٔ «رشد»، «بهره‌وری» و «توسعه» است و البته نام‌های دیگر نیز دارد. دیوید مک‌کله *لند* روان‌شناس این ایده را مطرح کرد. به اعتقاد او، برای اینکه زندگی مردمان را به سوی بهبود، رضایت، رشد و درنهایت توسعه ببریم، باید در ذهنشان ویروس موفقیت یا انگیزهٔ نیاز به پیشرفت را ایجاد کنیم (مک کله لند: ۱۹۶۱، ۱۹۷۱). از نظر وی، شخصیت‌های کوتاه‌نگر، ریسک‌ناپذیر، خانواده‌گرا و ارزش‌گرا، انگیزهٔ کمتری برای نیاز به موفقیت دارند (همان). اندیشمندان زیادی نیز به همین سبک، بر نوآوری، ریسک‌پذیری، محلی‌گرایی و نوخواهی، به‌عنوان انگیزه‌ها و ویژگی‌های مثبت رشد و توسعه تأکید کرده‌اند (اینکلز و دیگران، ۱۹۸۳؛ هاگن، ۱۹۶۷؛ راجرز و شومیکر، ۱۳۶۹).

از زمانی که انگیزه موفقیت، «خلاقیت، ریسک‌پذیری، بهره‌وری، توانمندسازی، مشارکت، سرمایه اجتماعی، حکمرانی و نظریه‌های پیشرفته متعدد دیگری گسترش پیدا کردند و به سوی آبادی‌ها آمدند، پیمانکاران توسعه و ترقی که اغلب مهندس بودند، عرصه را بر خانه و آبادی‌ها تنگ کردند و شب و روز را از آن‌ها گرفتند. از یک سو، مردم را مشغول نظریه‌ها و کلمات و اصطلاح‌های دشوار و مبهم کردند که مردم تقریباً هیچ‌یک را به‌خوبی یاد نگرفتند. از سوی دیگر، هوس گرفتن کالاها و خدمات مجانی برق و نفت و... را در آبادی‌نشینان تقویت کردند و حتی یک لحظه اجازه ندادند که روستاییان خود را معرفی کنند؛ زیرا به‌احتمال زیاد آن‌ها معرفی شده بودند؛ یعنی افرادی که بومی‌اند، سواد ندارند و چیزی نمی‌دانند. آنان نگذاشتند روستاییان از گذشته و از اعتقادهای خود صحبت کنند و از تاریخ و قبیله و باورهایشان بگویند.

پیمانکاران عمران و توسعه ترویج می‌کردند که عصر طایفه، تاریخ، مذهب، هویت و حمیت به سر آمده و باید مطابق چارچوب نظری ما، «شخصیت انتقالی»^۱ و «شخصیت خلاق»^۲ و «شخصیت مدرن»^۳ داشته باشید. آنان شک دکارتی خود را بر شک دهاتی ما غالب ساختند و افسون‌زدایی از زندگی سنتی ما را آغاز کردند. اگرچه چارچوب‌های نظری و شک آنان درست و منطقی است، این تشکیک، نتایج مبهم و بلکه ویروس‌ها و آفت‌های تازه‌ای آفریده است. هرکسی با نام مهندس، مروج و بهیار، آموزگار و روان‌شناس و جامعه‌شناس، زمین‌شناس، جغرافیدان، متخصص کشاورزی و... وارد آبادی ما شد و تلاش کردند که انگیزه یا ویروس موفقیت، خلاقیت و مدرنیته را در ذهن ما وارد کنند. از این زمان به بعد، خواب زمستانی آشفته شد. آن‌قدر زندگی‌مان را سریع تغییر دادند که متوجه نوع و آثارش، حتی کوچ به شهرهای بزرگ نشدیم. همه این افراد نیت خیر داشتند، اما نیتشان برای ما از همان روز اول مبهم بود و شاید امروز هم خودشان در نیت خود تردید کرده‌اند. می‌خواستند شرایط ما را مجانی بهبود ببخشند و ارتقا دهند، اما متأسفانه شتاب این ارتقا و یکه‌تازی را آن‌قدر زیاد کردند که نیت خیرشان با ضرر همراه بود. می‌گفتند می‌خواهیم زندگی شما را بهبود بدهیم؛ پس باید با ما مشارکت کنید. ابتدا مقاومت کردیم. گمان کردیم که می‌خواهند ما را کوچ دهند تا گنج را خودشان بردارند. بعد دیدیم تقریباً درست است. اگر گنج، همان کشاورزی و طبیعت خوش‌آب‌وهوا باشد، می‌خواهند ما را به شهر ببرند تا مهندسان و پیمانکاران بیایند و

۱. این اصطلاح از دانیل لرنر (۱۹۶۴) است.

۲. اصطلاح از اورت هیگن (۱۹۶۷) است.

۳. اصطلاح از الکس اینکلز (۱۹۸۳) است.

زمین‌ها را به‌کار گیرند تا بهره‌وری بالا برود. باز دیدیم که هدف و نیت دیگری هم دارند و آن این بود که با زبان بی‌زبانی می‌گفتند ما امکانات را مجانی برای شما می‌آوریم تا شما آبادی را ترک نکنید و به شهر نروید؛ یعنی معما در معما. چیزی که مجانی و بی‌زحمت به‌دست آید، پایدار نخواهد ماند. همه‌چیز برایمان مبهم بود. به شهر نرویم و در همین‌جا توسعه پیدا کنیم؟! اکنون فهمیده‌ایم توسعه در شهرها، مجانی‌تر و کم‌زحمت‌تر بوده است و به همین دلیل، همسایگان ما به شهرها مهاجرت کرده‌اند.

در رأس پیمانکاران توسعه، سازمان‌های اجرایی و به بیان دقیق‌تر، دولت‌های مهندس‌سالار و روان‌شناس بودند که اصلاحات اراضی و خدمات برق و نفت و گاز و جاده و تلفن و پنیر کوپنی شهری را آوردند تا انگیزش موفقیت را در ما فعال کنند. از زمانی که این انگیزش در روستا فعال شد، خواب ما ناآرام شد. از این زمان به بعد، ما نام این انگیزش و ویروس‌نما را «بختک توسعه» گذاشتیم و می‌خواهیم از تک‌روی، خودرأیی، استثمار و هزینه‌های فرهنگی آن حرف بزنیم. بختک توسعه یعنی هیولایی بهره‌کش که بر جسم و ذهن ما سایه افکنده و اجازه تأمل و تعقل به ما نمی‌دهد؛ اجازه فکرکردن به ما نمی‌دهد. این بختک سبب شده است که فکر کنیم هیچ‌چیز نمی‌دانیم و دانستن را می‌توانیم رایگان از بیرون به‌ویژه از علم مهندسی و دانشگاهی و حتی از ممالک خارجی وارد کنیم؛ یعنی فکر و عقل در بیرون است و باید آن را از بیرون وارد کنیم. بختک توسعه می‌گوید آبادی‌نشینان گرفتار روان‌های منفی‌اندیش، پدرسالار، سرکوبگر و ریسک‌گریز هستند و باید در زندگی آن‌ها مداخله و آن‌ها را درمان کرد. این ایده را روان‌شناسان بالینی تجویز کرده‌اند. در سطحی گسترده‌تر، بختک می‌گوید بیشتر آبادی‌نشین‌ها به دلیل افراط فرورفتن در هویت‌ها و باورها و خرافه‌ها، علاقه‌ای به تعقل ندارند و باید به آن‌ها روش فکرکردن یاد داد. بر همین سیاق، راهبرد توسعه آبادی ما، راهبرد واردات عقل و تزریق مجانی و مبهم توسعه بوده است. پیمانکاران توسعه اعتقاد دارند که باید از بیرون ایده‌ها و عقل را تزریق کرد؛ وگرنه مردم در درون، گرفتار تکرار و روزمرگی هستند. این پیش‌فرض سبب شده است ایدئولوژی «تغییر» و مفهوم «پروژه» ساخته شود.

مشوق اصلی تغییرات و این توسعه پروژه‌مدار، دولت‌ها بوده‌اند. شکی نیست که نیت اصلی، ایجاد عدالت و رفاه همگانی بوده است، اما روش کار مورد مناقشه است. دولت‌ها به فروش سرمایه‌های هنگفت زیرزمینی وابسته شده‌اند و راه توسعه را جز خرج درآمد حاصل از فروش منابع ندیده‌اند؛ بنابراین، پول حاصل از فروش نفت، با استدلال توزیع عادلانه میان همگان پخش شده است. در این کار، نیازی به عقل و عمل آبادی‌نشین دیده نمی‌شود. دولت‌های مهندس غافل‌اند که تا

زمانی که به درآمد حاصل از فروش این کالاها وابسته‌اند، باید عقلانیت بیرونی و توسعه مجانی را ترویج کنند. توسعه باید با مرارت و هزینه فراهم شود تا مورد ارج و احترام باشد؛ وگرنه نوعی تقلید ناپایدار خواهد بود. توسعه مجانی، ثمره نوعی توسعه دولت‌مدار و پروژه‌گراست که ضعف اصلی آن ناپایداری و نامتوازی است؛ بنابراین، عقلانیت پیمانکاران توسعه، وارداتی است و علت آن هم وابستگی به درآمد فروش آذوقه‌ها و سرمایه‌هاست. عقلانیت وارداتی توسعه، اجازه فکرکردن نمی‌دهد. بختک توسعه نیز همان عقلانیت وارداتی است که امروزه فراتر از شهرها رفته و به آبادی‌ها نیز سرایت کرده است.

ب) نظریه تغییر

توسعه پروژه‌ای، بسیار ظریف و زیبا مفهوم‌سازی کرده و پیش رفته است. با نظریه و ایدئولوژی تغییر پیش آمده و تکنیک مداخله در زندگی‌ها را تدوین کرده است. بختک، زندگی آبادی را نماد تقدیر دانسته است؛ حال آنکه آبادی‌نشینان بیشتر به سنت‌های تغییر وابسته‌اند. تغییر پرنوسان و کوچک بختک که از عقل کوچک پیمانکار و کارخانه‌دار و مروج و... نشئت می‌گیرد، برای آبادی‌نشین، قابل‌اطمینان نیست. بختک می‌خواهد با داروی تقدیرکش تغییر، جهان‌های به‌ظاهر کوچک بوم‌اندیشان را بسط دهد. می‌گوید که انسان اراده و اختیار دارد، قدرت انتخاب دارد و امروزه هم به مدد علم و تکنولوژی قدرت پیدا کرده است؛ بنابراین، می‌تواند همه‌چیز را تغییر دهد. ظاهر حرف درست است، اما آیا کسی می‌تواند بگوید که چون اراده و اختیار و قدرت تغییر دارم، حق تغییر هم دارم؟ آیا چون اراده و اختیار و قدرت از ماست، حق هر تغییر و مداخله‌ای نیز از ماست؟ شاید استدلال کنیم که چون در تغییر ما سود مخاطبان و جوامع هدف نهفته است، تغییر ما بیدارکننده و رهایی‌بخش است، اما آیا مخاطبان تغییر نیز چنین می‌پندارند؟!

ما تاکنون ترسیده‌ایم درمورد تجربه خود و هم‌آبادی‌هایمان از توسعه، ترقی، موفقیت و تغییر، بی‌پشتوانه و مجانی صحبت کنیم. فکر می‌کردیم که این عوامل انگیزشی می‌خواهند ما را بیدار کنند و برای ما رهایی از سختی و گرایش به رضایت را بیافرینند، اما بختکی بیش نبوده‌اند و فقط بر توقع‌های ریزودرشت و حتی آرزوهای متضاد ما افزوده‌اند. آن‌ها نوعی توسعه آفریده‌اند که ما در هزینه‌هایش شریک نبوده‌ایم؛ بنابراین، بهانه داریم که سریع بگوییم ما از اول این نوع توسعه را نمی‌خواستیم. گمان کردیم «توسعه رهایی‌بخش» می‌خواهد ما را از خواب بیدار کند، اما تجربه آبادی ما، رهایی از هویت‌مان و بیداری و ویروس تمامیت‌خواهی و هویت‌کشی و نارضایتی است.

در اینجا اولین پرسش ما از نظریه تغییر، حقوقی است. در واقع، می‌خواهیم از حق تغییر و مداخله صحبت کنیم. از مصلحان توسعه می‌پرسیم چه چیز را می‌خواهی در آبادی ما تغییر بدهی؟ مجوز تغییرت کجاست؟ آیا پشت هر تغییر، اراده و اختیار و سیاست عامل آن وجود ندارد؟ پس جای تقاضا، اختیار و اراده ما کجاست؟ اختیار و اراده، همان حق ماست. تغییر دادن دیگران نیاز به مجوز دارد. تغییر، تحریک و ترغیب، نیازمند آگاهی دادن اولیه به ثمرات و نتایج است. پیامبران که اولین مبلغان و مروجان تغییر در جامعه خود بودند، بعد از همه مرارت‌ها و خلاقیت‌ها، به دشواری توانستند به مردم اثبات کنند که حق تغییر دارند و برای تغییر زندگی مردمان دارای مجوز از طرف خالق هستند. به صورت مکرر بیان داشتند که آفرینش انسان حق، خلق آسمان و زمین حق، کتابشان حق، رسالتشان حق و... است. با تمام این احوال، حتی در پذیرش تغییرهایشان اصرار و وجود نداشت و اصل را بر اختیار و اجازه مردم گذاشتند. حال مجوز پیامبری تغییر و توسعه کجاست؟ چرا نباید از مردم اجازه گرفت و در زندگی آنان مداخله کرد و ذهنشان را شوراند؟ آیا به خاطر این است که محلی‌ها نمی‌فهمند و کارگزاران توسعه بهتر می‌فهمند؟ آیا به خاطر این است که پیمانکاران توسعه به برخی کلمات غریب و عجیب و برخی فنون تسریع‌گر و مشکل‌گشا مسلط‌اند؟!

امروزه که مداخله به‌ظاهر علمی شده است، ما آبادی‌نشینان هم می‌خواهیم در علم توسعه و دستگاه‌های اجرایی آن مداخله کنیم. آیا این مداخله را روا می‌دانید؟! به‌طور قطع خیر؛ زیرا توسعه، مداخله را یک‌طرفه تعریف کرده و گفته است مداخله در علم، حوزه و رشته دیگری نادرست است. مداخله روان‌شناسی در جامعه‌شناسی اشتباه است. باید به مرزهای علوم احترام گذاشت. حال آیا نباید به مرزهای انسانی و بومی هم احترام گذاشت؟! مرزهای آبادی چه؟

در کیمیای تغییر، توسعه یا پروژه چه چیزی نهفته است که آبادی‌نشینان نمی‌دانند؟ در واقع، پروژه یا همان تکنیک تغییر و مداخله در زندگی‌ها، نوعی برجسته‌کردن شتاب بیشتر برای حرکت به‌دنبال دوردست‌ها و دست‌نیافتنی‌ها و به تعبیر آبادی‌نشینان «نخودسیاه» است. باید کارخانه نیازسازی از بیرون را تعطیل کرد. «توسعه» و تغییرهای شتابان، کارشان آفرینش نیازهای بدون درخواست و بدون پشتوانه مردمی است. نیاز ساعتی و زودگذر می‌آفرینند. نیاز بدون پشتوانه، تورمی از بیماری‌ها و مفساد و ناهنجاری‌ها ایجاد می‌کند. همه این‌ها از ویروس تغییر بی‌پشتوانه حاصل می‌شود. آبادی‌نشینان فکر می‌کنند کار درست و اخلاقی، اگر در شرایط ثبات و تقدیر تأمین نشود، در شرایط «پروژه» به‌هیچ‌وجه تأمین نمی‌شود. آبادی‌نشینان خواسته‌های خود را به سنت‌های تغییر یا معناهای نسبتاً ثابت می‌سپارند که در بافت آن‌ها تبدیل و تحویل وجود ندارد.

آیا تابه حال به این فکر کرده‌ایم که وقتی می‌گوییم تغییر را احساس کنیم، واقعا لذت و معنای تکرار را احساس نکرده‌ایم؟ لذت تکرار آبادی، از لذت تغییر توسعه کمتر نیست؛ پس چرا به بهانه رضایت‌آفرینی می‌خواهیم محلی‌ها را متغیر و مهاجر کنیم. ظاهرا باور داریم که رضایت در تغییر است. درحالی‌که برعکس، بخش مهمی از رضایت در تکرار است. در تغییرهای توسعه، آن‌قدر دگرگونی و تعدد وجود دارد که فقط هیجانی به آدم می‌دهد که نیمی از آن شادی است، اما بخش مهمش فشار روحی و حس ناامنی است.

هولوکاست واقعی، توسعه فن‌سالار است! از آزادی و حق انتخاب سخن می‌گوید، اما اجازه نمی‌دهد آبادی‌نشینان آزادانه به شعارها و طرح‌هایش «نه» بگویند. متأسفانه برای همجنس‌گرایی هم حق فعالیت و انتخاب قائل است، اما برای آبادی، حق انتخاب هویت قائل نیست؛ زیرا توسعه را به معنای آزادی بدون هویت می‌خواهد، اما آبادی، آزادی و تنوع را بعد از هویت و اجتماع می‌خواهد (عنبری، ۱۳۹۴). توسعه بدون هویت، دروغی است که در محافل روان‌شناسان اقتصادگرا و فردمحور مفهوم‌سازی و بسته‌بندی می‌شود و با نام خلاقیت و بهره‌وری به فرزندان تعلیم داده می‌شود. تجویز اقتصاددانان و روان‌شناسان، رهایی و آزادی ذهن و شخصیت توسعه از هر نوع هویت و تعلق و بومیت برای رسیدن به خلاقیت، نوآوری و بهره‌وری است. بختک، با نام آزادی و بهره‌وری، هویت‌ها را می‌کشد تا محصولات و کالاهای خود را با نام سبک زندگی وارد زندگی مردم کند. این آزادی با هویت ناسازگار است. اگر روستایی نتواند به بختک «نه» بگوید، هولوکاست واقعی اوست که کسی جرئت ندارد از تجربه و اهداف و نتایجش با وی صحبت کند.

یافته‌ها: آثار تغییرها و توسعه مجانی

واقعیت این است که نمی‌توان ثمرات گران‌قدر توسعه را نادیده گرفت، اما اگر توسعه با مشارکت و کوشش مردمی، یا همان پشتوانه اجتماعی همراه نباشد، بهترین امتیاز آن، بزرگ‌ترین عیش خواهد بود. توسعه بدون زحمت و اجماع عمومی، بهانه‌های طرد خود را در دل خودش تولید می‌کند. در بافت آبادی‌ها، توسعه به خاطر مجانی‌بودنش زود پذیرفته شد، اما پرسش‌های فراوانی درباره اهداف و روش‌هایش وجود دارد. به همین دلیل مردم یاد گرفته‌اند که توسعه را بخواهند، اما مجانی و بی‌زحمت.

«توسعه» با نام پرجاذبه «تغییر» آن هم از دنیای بیرون، با کمک پیمانکاران سریع‌الفکر دانشگاهی و سریع‌الاجرای دولتی، نهادها و ساختارهای اجتماعی، آبادی‌ها را به سرعت دگرگون کرد و محیط

زندگی آن‌ها را عرصه واردات متکثر خود ساخت. اگر ثمرات توسعه مجانی و پروژه محور را در عبارت «مرگ آبادی» خلاصه کنیم، نابجا نگفته‌ایم. واقعیت این است که روستاها، به دلایل مختلف در کشور پیر و بی‌رونق شده‌اند. در ادامه، برخی از نشانه‌ها و مصادیق ناتوانی آبادی‌ها را بیان می‌کنیم.

گفتمان «توسعه» یا عمران، با نام طرح‌های مختلف و نوین و مهم‌تر از همه با ایدئولوژی تولید یعنی همان ایدئولوژی شکم، وارد آبادی شد و همه‌چیز را تغییر داد. با نام بهره‌وری، آن هم فنی، نازک‌اندیشان، کهنه‌کاران و سخت‌کوشان قدیمی روستایی را ناتوان ساخت. شکل‌های فراوان کار، یاریگری و تعاون سستی ما اعم از «بنه»، «واره» و «مال»^۱ و... را نماد سردرگمی و نابازدهی تولیدی خواند و به‌طور کلی با آوردن این کلمات، صحنه‌سازی و مسئله‌سازی کرد و تمام زندگی و آداب و رفتار ما را مسئله خواند. مقرر ساخت که با سوار بر ماشین بهره‌وری شدن، این مسائل را حل کند. بختک گفت فضولات حیوانی آبادی غیربهداشتی است و می‌توان به‌جای آن از کود شیمیایی استفاده کرد. نگهداری مرغ و خروس بهداشتی نیست و باید آن‌ها را در مرغداری جمع کرد که بهتر، سریع‌تر و تخصصی‌تر پرورش یابند. گفت طرح هادی می‌آید. پس ابتدا باید پهن‌ها و فضولات حیوانی، خاکسترها و... را جمع کنید و از آبادی بیرون بریزید. گفت بوی اصطبل می‌آید. گاوها را به گاوداری ببرید تا راندمان تولید بالا برود. قبول کردیم و همه‌چیز را مطابق خواسته او و پیمانکارانش تخصصی کردیم. الان ما و همسر و دخترمان که تخصص نداریم، باید چه کنیم؟ دیگر حیوان محلی و غیرتخصصی هم نداریم که با آن سر کنیم. پرنده و چرنده و خزندگان آبادی، جایشان را به پروژه‌های توسعه داده‌اند. الان دیگر یک الاغ هم در آبادی پیدا نمی‌شود. مرغ و خروس‌ها هم تقریباً درحال زوالند؛ زیرا غریبه‌ها و تازه‌واردان آبادی، موافق نگهداری مرغ و خروس در خانه نیستند. مهم‌تر اینکه یاد گرفته‌ایم مرغ و خروس زحمت دارد و نیاز نیست زحمت بکشیم. این حیوانات و سرسبزی‌ها و بوته‌های خودرو را توسعه شتابان و پروژه‌سالار از بین برد. انگیزش سریع موفقیت و پروژه‌های عجولانه بهداشت، طرح هادی و طرح تولید تخصصی، آن‌ها را از میان برداشت. حیوانات برای مردم روستایی، ارزش تولیدی و اقتصادی صرف ندارند؛ بلکه جزء زندگی‌اند. مهندسان «توسعه»، مرغ و خروس آبادی را با شاخص‌ها و سنجه‌های تخصصی و حجمی خود ارزیابی کرده‌اند؛ یعنی طلای آنان را با باسکول کشیده‌اند. طبیعی است که اینجا مشکل از طلا نیست؛ از باسکول است.

خوب الان وضعیت آبادی و ساکنان چگونه است؟ واقعا تغییر را احساس کرده‌اند. دائم پای

السی دی نشسته‌اند و تغییر را احساس می‌کنند. تولید، راندمان، رفاه و بهزیستی، زندگی کردن را به‌ظاهر بر آبادی آسان کرده، اما در عمل سخت کرده است. سلامتی جسم را نیز از آنان گرفته است. دختران و زنان آبادی، به‌دلیل بیکاری و تماشای السی‌دی، کسل و بیمار شده‌اند. به‌دلیل تبلیغات تلویزیونی و پیمانکارانه، سرگرمی‌های زنده مانند تمیزکردن باغچه و دانه‌دادن به اردک و بوقلمون را رها کرده‌اند و به سرگرمی‌های مرده مانند موبایل و تغییر کانال تلویزیون‌های تصویر در تصویر تبدیل شده‌اند. در زندگی آبادی، باغچه، مزرعه، مرغ و خروس فقط برای تولید نیستند؛ بلکه جزئی از زندگی‌اند. بختک توسعه می‌خواهد به بهانه بهداشت، آبادی از این‌ها جدا یا به تعبیر او استریل شود. آیا بوی پهن، از آلودگی هوا و تعفن فاضلاب بازار شهر بدتر است؟ آیا بوی پهن، از ترافیک و وارونگی دما و سرطان‌های مستمر زندگی بدتر است؟ با تحمیل تولید تخصصی و بهره‌ور، کار فرح‌بخش از آبادی گرفته شد.

بختک توسعه‌شتابان و مجانی، آبادی و فرزندان آن را به ترجمه زندگی دیگران وامی‌دارد و ارزش تجربه و تولیدات محلی را در محاق می‌گذارد. هرگونه مقاومت در این زمینه را نیز به حساب نوگریزی و ناآگاهی و نادانی می‌گذارد. آیا واقعا این ترجمه‌ای از تجربه آبادی برتر است؟ ریش سفیدان آبادی از ترجمه و تخصص متناقض پرهیز دارند؛ زیرا علم ترجمه‌ای و تخصصی، با عملکردش در آبادی تناقض دارد. «توسعه» با عنوان تخصصی کردن علم، همه علوم را از مداخله در کار یکدیگر بر حذر می‌دارد، اما چرا مداخله در زندگی آبادی‌نشینان را روا می‌داند؟ ترجمه‌ها با احساس و قبله آبادی همسو نیستند؛ پس نباید تلاش کند خود را به‌زور به خانه و آبادی تحمیل کند. دنیای آبادی هم پر از احساسات و تعبیرهاست که متأسفانه برای علاقه‌مندان به توسعه، نه مفهوم هستند و نه شاخص. احساسات، رؤیاهای و افق‌ها، ترانه‌ها و ادبیات آبادی غنی و حجیم است، اما در قالب حسابداری و ترازوهای خشک دانشگاهی در نمی‌آید. اگر همتی می‌شد این احساسات به مفهوم و اصطلاح و به قول دانشگاهیان به concept دربیابند، حاجتی به کلمات و طرح‌های تغییر نبود. متأسفانه امروز لذت علم دانشگاهی به ارجاع، و اعتبار عقلمان به تجربه بیرونی‌ها وابسته شده است. به‌طور کلی، لذت زندگی‌مان هم به سبک آن‌ها وابسته شده است. پس چه زمانی باید از ادبیات و سبک خودمان لذت ببریم؟ به‌دلیل همین ظرفیت است که بختک می‌خواهد ادبیات و ترانه‌ها و هویت را حذف کند تا مقاومت در برابر تغییر و ترجمه را از بین ببرد. هر زمان می‌خواهیم از خودمان حرف بزنیم و احساساتمان را بیان کنیم، درمقابل کلمات گردن‌کلفت و خارجی بختک مانند GDP، GNP، NGO، CBO، ISI، P.P.P و قرار می‌گیریم. این جعبه‌ابزار، فقط به درد گره‌گشایی‌های ذهنی قدرت‌طلبان، مهندسان و دانشگاهیان می‌خورد.

علم کشاورزی که ظاهراً به زندگی و معیشت آبادی‌نشینان نزدیک‌تر است، پیش‌تر نیم‌نگاهی زیباشناختی و اخلاقی به زمین و گیاه و سبزه داشت، اما امروز تابع اندیشه اقتصادمدار، فقط خادم شکم شده است و به فکر بازیافتن ارزش ذاتی و بومی خود نیست. پیمانکاران اجرایی و مهندسان توسعه مجانی، ابا دارند یا خجالت می‌کشند که تولیدکننده نیازهای روزمره آبادی باشند. از بس هراس نقد عقل و الگوهای وارداتی و بیرونی را در دل دارند، جرئت تولید کالاهای مورد نیاز ما را ندارند. حتی اگر بخواهند کالایی تولید کنند، براساس عقل و نیاز بیرونی‌ها تولید می‌کنند. چینی‌ها سجاده نماز و چادر و لباس کردی آبادی‌مان را در چین تولید می‌کنند و از آنجا برایمان می‌فرستند. مهندسان و پیمانکاران مسخ‌شده داخلی ما، اگر هم صنعتی راه بیندازند، مطمئن هستم که شلوار لری، کردی و بلوچی را تولید نمی‌کنند؛ بلکه تولید جین به راه می‌اندازند. این‌ها از ثمرات عقل وارداتی و بیرونی است.

پیمانکاران دانشگاهی می‌خواهند با سفر یک‌روزه و تجهیزات تفریحی (عینک دودی و کرم ضدآفتاب و...) مبانی زندگی روستایی یا عشایری را بفهمند. با یک نگاه، رمز و راز مدیریت چندین‌ساله قنات را دریابند. عمر و تاریخ و زندگی چندصدساله، با یک نگاه و سیاحت یک‌روزه قابل فهم نیست. کارشناسان فقط چهره ساده و بی‌آلایش، صورت آفتاب‌سوخته، لباس‌های مندرس و ساختمان‌های بدقواره آبادی‌نشینان را می‌بینند، اما فرصت و قدرت فهم زیرکی و پنهان‌کاری آنان را ندارند. چند نفر زمین‌شناس و آب‌شناس و جغرافیدان می‌آیند ساختار مدیریت و نظام خانوادگی ما را بفهمند و راجع به آن اظهارنظر کنند؟ کسی که هنوز تکلیفش را با مفاهیم نسبی و متغیر دانشگاهی خودش مشخص نکرده، چگونه می‌تواند تکلیف آبادی‌نشینان را روشن کند. کسی که در سربالایی تغییر، باید هرروز مفاهیم و شاخص‌های خودش را عوض کند و به اصطلاح ارتقا بخشد، چگونه می‌تواند نظام معنایی و فکری ثابت و مشخصی به محلی‌ها بدهد. محققانش که خود در نسبیّت و تردید هستند، چگونه می‌توانند تردیدهای آبادی را از بین ببرند و آن‌ها را سعادت‌مند کنند. شاهکار پیمانکاران اجرایی توسعه پروژه‌های در آبادی‌ها، آسفالت جاده‌ها و نصب لامپ‌های متکثر و پر نور و اخیراً کم‌مصرف است. هر جا خاک و گلی می‌بینند، آسفالتش می‌کنند.^۱ تنفس را از خاک می‌گیرند و نامش را شهرسازی و عمران می‌گذارند. این است تمدن و توسعه! شب‌های چراغانی روستاها به معنای توسعه است! مشکل این زرق‌وبرق عجولانه این بوده است که به سرعت برنامه رایج

۱. اطمینان دارم این خاک و کاه و گل آبادی که برای پیمانکاران شهرگرا مسخره است، روزی با نام نوآوری در شهر بر روی ساختمان‌ها کشیده خواهد شد. البته اول باید خارجی‌ها این کار را انجام دهند تا ترس ما هم بریزد.

زندگی را برهم زدند و آبادی‌نشینان متوجه آثار جانبی آسفالت و چراغ‌های پرنورشان نشدند. از زمانی که کوچه‌ها سنگفرش شدند و از بلوک‌های سیمانی در جوی‌ها استفاده شد، پای گوسفندان و گاوها و حیوانات آبادی آسیب می‌بیند و روستاییان مجبور شده‌اند آن‌ها را بفروشند. باید مرغ و خروس و اردک را هم بفروشیم؛ زیرا فضله‌های آن‌ها با سنگفرش و آسفالت جور در نمی‌آید. پیش‌تر خاک بود و آثاری نداشت، اما اکنون چنین نیست. لامپ‌های پر نور آبادی و موبایل‌های پرتزفیت نیز خواب شبانه را به تأخیر انداخته‌اند و سحرخیزی تاریخی را از بین برده‌اند.

دهیاران که از اهالی و مدافع آبادی بودند، امروزه به جرگه پیمانکاران توسعه درآمده‌اند. هرچه را بختک می‌گوید به سرعت از بر می‌کنند و به خورد مردم می‌دهند. یادشان رفته است که از تبار و هویت و رسم آبادی بوده‌اند. آنان علاقه‌ای ندارند که از صنایع دستی و رسوم قبلی، جشن‌ها و مراسم‌های پیشین، ترانه‌های سنتی و تاریخ آبادی دفاعی بکنند. به‌طور قطع، از کت‌وشلوار و گفتمان تغییر تأثیر پذیرفته‌اند؛ زیرا برای آن‌ها پول و تولید مد شده است. پروژه و پل و زیرگذر و پیمانکاری و ماشین مد شده است.

توسعه مجانی پروژه‌سالار، گرد شیرینی طبیعت می‌گردد و حرمت و استقلال آن را از بین برده است. حال با نام جدید و فریب‌کارانه «توسعه متوازن»، «توسعه متعادل» و «توسعه پایدار» می‌خواهد وارد زندگی آبادی‌ها شود و از طبیعت زخم‌خورده و درمانده، رفع نگرانی و عصبانیت کند. در آبادی‌های پرزمین و گسترده، خانه‌ها چهارطبقه شده و فرصت حیاط و حیات را از مردم گرفته است.

توسعه مجانی، هر جا آشفتگی می‌آفریند و شکست می‌خورد، حرف‌ها و رفتارهای درست و قدیمی آبادی را با نام نوآوری و ایده‌نو به جامعه غالب می‌کند؛ به گونه‌ای که انگار این حرف یا رفتار نو، خلق خودش است و از تغییر منتج شده است. این تناقض است؛ یا باید آبادی را به رسمیت بشناسد یا گفتارهای آن را بدون ارجاع با نام حرف جدید به خورد طرفدارانش ندهد؛ چرا حاضر نیست به آبادی ارجاع بدهد؟ درهای چوبی انبارهای آبادی با نام مد و زیبایی و طبیعت لوازم ارگانیک، در خانه‌ها و رستوران‌ها استفاده می‌شوند، اما نامی از آبادی برده نمی‌شود.

شب‌نشینی‌های زمستانه و جمع‌های تابستانه، مدرسه‌ها و محفل‌های شفاهی بیان قصه و شعر و روایت هستی بومیان که تخیل هویتی آن‌ها را تقویت می‌کرد، به وقت‌گذرانی و بطالت و مهملات تعریف شده است. با سبک کار و فراغت جدید، شب‌نشینی‌ها به دیدن فیلم‌های سینمایی و تقلید رفتارهای دیگران تبدیل شده است. این یعنی شب‌نشینی وارداتی.

ما آبادی‌نشینان در همهٔ صحنه‌های زندگی بازیگر بودیم، اما اکنون توسعهٔ مجانی ما را تماشاگر کرده است. با نام علم تخصصی و عمقی و دخالت‌نکردن در حوزه‌های دیگر مجبوریم مؤدب باشیم؛ یک جا بازیگر باشیم و هزاران جای دیگر تماشاگر. دیگر حوصلهٔ شستن قالی و زیرانداز خود و تمیزکردن جلوی خانه را نیز نداریم؛ زیرا کار و تخصص ما نیست! شأن ما نیست. اصلاً کار متعلق به تراکتور است نه انسان! انرژی هم درون ما نیست؛ بیرون از آن ما یعنی درون برق و نفت و گاز و ماشین است! ما فقط باید سوار شویم و ایده بدهیم. گاهی نیز باید سوار تردمیل شویم و به پایکوبی مضحک خود فکر نکنیم. در آبادی ما تخصص در بسیاری از مواقع، راهی برای قلمبه‌گویی، کم‌کاری و سرکیشه‌کردن دیگران به حساب آمده است. ما دوست داریم در همه‌جا بازیگر باشیم تا کلیت و جزئیات زندگی‌مان را بفهمیم. ما با بازیگری در جمع‌ها و مراسم آیینی و هویت‌بخش مانند عروسی و عزاداری سایر اجتماعات، راه و رسم تکرار و لذت از آن را آموختیم. الان با سایهٔ تغییر و تولیدی که بختک بر ما افکنده است، نه علاقه به حضور در این جمع‌ها را داریم و نه فرصت آن را. مطمئن هستیم که نسل فرزندان ما، شاید تا زمان بلوغشان یک بار به قبرستان آبادی که بازتولیدگر هویت ما بود، سری زنند. در مراسم تشییع و ترحیم و چهلم و سالگرد شرکت نکنند؛ زیرا به‌شدت مشغول کلاس و موسیقی و زبان خارجی، ورزش و موبایل و دوست هستند. آیا این فرزند اگر بالغ شود، ارزش مراسم و مرگ و هویت‌های شکل‌گرفته حول آن را خواهد فهمید؟ مرگ و متوفی برای او شکلی از مردن و مرداری خواهد بود. این یعنی تماشاگری و سبک زندگی وارداتی. تماشاگری یعنی سوزن یک‌کاره‌بودن. آبادی‌ها با تخصصی‌شدن و عمیق‌شدن فعالیت‌ها مخالف نیستند، اما القای تماشاگری و جزءفهمی و کوچک‌بینی زندگی را که از تبعات پروژه‌ای و تخصصی‌شدن است، خطرناک می‌دانند. اگر تخصصی‌شدن، تماشاگری بیافریند، علم بی‌خبری و بیکارگی خواهد بود. علم پروژه‌ای، انسان را کوچک و ریز می‌کند و توان انتقاد بزرگ و تاریخ‌ساز را از او می‌گیرد. درواقع، علمی می‌شود که به افراد می‌آموزد فقط در محدودهٔ خودت نگاه کن و فکر کن و حق حرف بزرگ‌تر از محدودهٔ خودت را نداری.

بختک در هنر نیز آبادی‌ها را مسخ واردات بیرونی‌ها کرده است؛ یعنی هنر وارداتی. هم‌ولایتی‌ها اگر بخواهند با بختک و پیمانکاران خشنش مقابله کنند، حتماً باید به هنر و داستان و نقاشی و گالری‌های وارداتی استناد و ارجاع بدهند؛ یعنی همهٔ تحول‌ها و ایده‌های تحول‌ساز هنری را هم در رمان‌ها و قصه‌های وارداتی می‌بینند. حدود ۵۰ سال پیش هنرمند مخالف بختک از اهالی آبادی‌مان، با نقد بنیان آهنی و دیجیتالی بختک با اطلسی‌ها، مادر و ریحان، درخت و آب جوی بالادست، نان

خشکیده در پست هیجستان (سپهری ۱۳۹۲) زندگی کرد و اثری از تکبر و خشونت بختک را در زندگی خود راه نداد.

بختک، تاریخمان را هم تاریخ غریبه کرده است؛ یعنی تاریخ وارداتی. فرزندان ما، سرزمین و تاریخ اروپا را بهتر از تاریخ خودمان می‌فهمند. بی‌گمان این بختک بوده است که ما را نسبت به تاریخمان مردد کرده است. از بس پیمانکاران داخلی به‌ویژه دولت‌ها، شیفته بختک توسعه شده‌اند، در فهم تاریخ و هویت خودی، تاریخ‌گزینی و دوره‌گزینی کرده‌اند؛ یعنی تاریخ آبادی‌مان را چندپاره کرده‌اند؛ بخشی را پذیرفته‌اند و بخشی را رد کرده‌اند. بخشی را کفر و بخشی را ایمان، بخشی را ظلم و بخشی را عدل، بخشی را تمدن و بخشی را افول نامیده‌اند. نمی‌دانیم چه زمانی باید تاریخ آبادی‌مان را در کلیت بپذیریم و تفکیک قبل و بعد نکنیم.

زبان توسعه مجانی و پروژه‌ای، زبان تکنیک و تولید است. عمده هواداران و پیمانکاران سینه‌چاک بختک، مربوط به رشته‌های علوم فنی و مهندسی و علوم انسانی تکنیکی مانند اقتصاد و مدیریت و جغرافی و... هستند. البته در حوزه‌های دیگر نیز شیفته و مرعوب وجود دارد، اما اثر انگیزی بختک در حوزه‌های فنی و تکنیکی فعال‌تر است؛ زیرا احساس می‌کنند با فهم یک معادله دوجوهلی، آهن سنگینی با نام هواپیما را به آسمان برده‌اند، خودروهای خوشبختی و سعادت را کشف کرده‌اند و مطالبات و خواسته‌های بشر را فراهم آورده‌اند. مهندسان، به‌رغم دقت‌ها و تمرین‌های فراوان بر فرمول‌های علمی خود، پدیده‌ای نامتوازن و گردن‌کش آفریده‌اند که مهارش ناممکن است و هرروز بر بداخلاقی‌اش افزوده می‌شود. محصولات و مصنوعات و تکنیک‌های آنان که در نتیجه جهان‌بینی «تولید»، رشد و گسترش یافته‌اند، با بهانه افزایش بهره‌وری، زندگی‌های منسجم ما را منفک، پراکنده و کوچک کرده‌اند. جهان‌بینی تولید و جاذبه‌های آن، فرصت زندگی و تأمل در خوشبختی را گرفته است. جهان‌بینی زندگی را که با هویت و اصالت و تاریخ دمساز است، از ریل خارج کرده است. درواقع، «تولید»، مسابقه و رقابت نفس‌گیر و خسته‌کننده را آفریده است و جهان هم‌زیستی و زندگی را کوچک و حقیر کرده است. جهان‌بینی تولید، اجازه بازاندیشی معرفتی و هویتی نمی‌دهد. این جهان‌بینی، به‌طورکلی با هویت و تاریخ ضدیت دارد. مهندسان نیز هرروز به این جهان‌بینی، جان و رمق بیشتر می‌بخشند.

بحث و نتیجه‌گیری

«توسعه» برای آبادی‌ها منبع تحول‌های بزرگی بوده است که بخش مهمی از آن را ساکنان به‌دلیل

پیچیدگی نظری و سازوکار اجرایی‌اش درک نکرده‌اند. امروزه یقین پیدا کرده‌اند که ورود پروژه‌های توسعه، بختکی بر خواسته‌ها و رؤیاهای خوب و بدشان بوده و از چند حیث برای آنان مبهم و پرهزینه بوده است. آبادی و هویت و ساختار آن، فدای پروژه‌ها و طرح‌های توسعه شده‌اند؛ به گونه‌ای که دیگر فقط نام آبادی آشکار مانده و ساکنان، آیین‌ها و خودبسندگی‌اش پنهان شده‌اند. توسعه تغییرآور، به چند دلیل خودبسندگی روستایی را از میان برده است:

۱. پیش‌فرض ایدئولوژی تغییر، تزریق علم و عقل از بیرون به اجتماع‌های روستایی بوده است. این ایده، توجیه مناسبی برای رام‌کردن آبادی‌ها و واردات همه‌چیز از بیرون بوده است. با جاذبه‌های این ایدئولوژی، حق اظهارنظر آبادی‌نشینان فیلتر شده است؛
۲. در ایدئولوژی تولید، هر سکوت، آرامش و ثباتی به مسابقه، رقابت و استثمار دیگری (یعنی زمین، حیوان، گیاه و حتی فرد) تبدیل شده است.
۳. با توجیه رضایت‌آفرینی تغییر، تمامی گروه‌های مخالف تغییر تقدیرگرا و گذشته‌گرا خوانده شده‌اند. غافل از اینکه آبادی‌ها به نوعی سنت‌های تغییر دل‌بسته‌اند تا تغییرهای مداخله‌ای فردی و حکومتی.

به هر حال، در پایان برای برون‌رفت از این مشکل، باید به مسیرها و راه‌های ممکن اندیشید. چه زمانی باید به سیر شتابان تغییرهای مجانی و توسعه ناپایدار در آبادی‌ها پایان داد؟ پاسخ آغازین این است: زمانی که آبادی‌ها نوآوری و خلاقیت و آفرینش‌های خاص خود را داشته باشند و به واردات غریبه‌ها نیاز نداشته باشند. باید دقت کرد که در این نوع خلاقیت، ویروس مصرف شدید و انگیزش توسعه شتابان وجود نداشته باشد. قاعدتا این نوع خلاقیت باید از اعتمادبه‌نفس، عزت‌نفس، و وطن‌دوستی برخیزد نه از شهرپرستی و بیگانه‌مداری.

اولین نقطه برای مقابله با بختک توسعه و تغییر، برملاکردن هزینه‌های آن است. در سطح اجرایی، پیمانکاران اجرایی توسعه باید در فلسفه تغییر خود بازنگری کنند. در این دوره از زمان، دولت‌ها باید به ثبات و انسجام و کیفیت بیندیشند و تغییر را به سطوح فردی، گروهی و هنجاری جوامع بسپارند. تغییر فقط با مجوزهای مردمی و هویتی مجاز است. نباید با تغییر مخالفت کرد، اما تغییر نباید شتابان، غیرمشارکتی، مجانی و از بیرون (غیرهویتی) باشد. دولت‌ها نباید برنامه‌های کلان مداخله و تغییر را در سر بپروراند؛ فقط باید تغییرخواهی‌ها و رؤیاهای کوچک فردی و گروهی را مجال بروز بدهند. هر تغییر وارداتی و غیرخودجوش، حتی با نیت خیر مانند دروغی است که باید با چند دروغ دیگر پوشانده شود. تغییرهای بیرونی، مجموعه‌ای از تغییرهای ساختگی

بعدی تولید می‌کنند که مرز مخاطره و ایمنی را درمی‌نوردند و چشم‌ها را از دیدن آثار آن کور می‌کنند.

متأسفانه تجربه نشان داده است که از آنجاکه دولت‌ها به دنبال مشروعیت و رضایت‌آفرینی سیاسی هستند و درآمد حاصل از فروش منابع زیرزمینی را نیز در دست دارند، به سرعت اسیر بختک توسعه مجانی می‌شوند و با رایگان کردن هزینه‌های توسعه، کار و تلاش را تضعیف می‌کنند و در پایان، در هویت، تاریخ و نظام خویشاوندی خود آشفتگی و تغییر می‌آفرینند. این خطر، همیشه تغییرهای دولت‌مدار را کم‌ثمر و کم‌بازده کرده است.

در پایان: «پرده را برداریم، بگذاریم که احساس هوایی بخورد. بگذاریم بلوغ، زیر هر بوته که می‌خواهد بیتوته کند. بگذاریم گزینه پی بازی برود. کفش را بکند و به دنبال فصول از سر گل‌ها بپرد. بگذاریم که تنهایی آواز بخواند... و....»

ساده باشیم. چه در باجه یک بانک چه در زیر درخت... کار ما شاید این است که میان گل نیلوفر و قرن، پی آواز حقیقت بدویم» (سپهری، ۱۳۹۲).

منابع

- راجرز، اورت و شومیکر، فلویید (۱۳۶۹)، *رسانش نوآوری‌ها: رهی‌افتی میان‌فرهنگی*، ترجمه عزت‌الله کرمی و ابوطالب فنائی، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- سپهری، سهراب (۱۳۹۲)، *هشت کتاب*، تهران: نشر نیلوفر.
- سن، آمارتیا (۱۳۸۲)، *توسعه به‌مثابه آزادی*، ترجمه وحید محمودی، تهران: دانشگاه تهران.
- صفی‌نژاد، جواد (۱۳۵۶)، *اسناد بنه‌ها*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۶۸)، *بنه: نظام زراعی سنتی در ایران*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- عنبری، موسی (۱۳۹۲)، «توسعه به‌مثابه هویت: گره الگوی پیشرفت در ایران»، *فصلنامه الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت*، شماره ۵: ۵-۲۵.
- _____ (۱۳۸۷)، *جامعه‌شناسی فاجعه: کندوکاوی علمی پیرامون حوادث و سوانح در ایران*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۹۳)، «موانع معرفتی بوم‌اندیشی توسعه در ایران»، *فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی*، شماره ۷۹: ۷۹-۱۰۲.
- فاستر، جرج (۱۳۷۸)، *تغییرات فنی و جوامع سنتی*، ترجمه مهدی ثریا، تهران: نشر کتاب فردا.

- فرهادی، مرتضی (۱۳۸۷)، «گونه‌شناسی یاریگری و تعاونی‌های سنتی در ایران»، پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی، ویژه‌نامه پژوهش‌های اجتماعی، شماره ۲: ۱۳-۶۰.
- _____ (۱۳۸۰)، واره: نوعی تعاونی سنتی کهن و زنانه در ایران، تهران: نشر خوش‌بین.
- Inkeles A. and Smith, D. (1974), **Becoming Modern: Individual Change in Six Developing Countries**, Cambridge: Harvard University Press.
- Hagen, E. E. (1967), **On the Theory of Social Change**, New York: The Dorsey Press inc. Homewood, Illinois.
- Lerner, D. (1964), **The Passing of Traditional Society**, New York: The Macmillan press.
- McClelland, D. C. (1961), **The Achieving Society**, New York: The Free press, The Macmillan Com.
- McClelland, D. C. and Winter, D. (1971), **Motivating Economic Achievement**, New York: The Free Press, The Macmillan Com.